



گفت‌وگویی با ریچارد ولف، اقتصاددان مارکسیست

تعاونی‌های کارگری و تحول سوسیالیستی

ترجمه: امیررضا گلابی

زمانی نیویورک تایمز ریچارد ولف را با این عنوان معرفی کرد: «احتمالاً مهم‌ترین اقتصاددان مارکسیست آمریکا». ولف مخالف نظام‌های مرکزگرایی است که در دوران جنگ سرد نقش محافظت از سرمایه‌داری را به عهده داشتند. در عوض او باور دارد دموکراسی می‌تواند نظامی پدیدآورد که در آن همه امور تولید در اختیار کارگران باشد. ولف در کتاب «دموکراسی در محیط کار: علاجه برای سرمایه‌داری» میدان‌دادن به تعاونی‌ها را راهی برای رسیدن به اقتصادی عادلانه‌تر دانسته است.

چرا تعاونی‌های کارگری به رغم چند قرن سابقه در ایالات متحده کارشان نگرفت؟

در ایالات متحده میدان بازی اصلاً عادلانه نیست. اگر با گروهی از کارگران به یکی از بانک‌های ایالات متحده بروید و بگویید می‌خواهید یک کار جمعی راه بیندازید، بانکدار حاج و واج به شما زل می‌زند، چون یک کلمه هم از حرف‌های شما سر در نمی‌آورد. در مورد سرمایه‌گذاری هم وضع همین است. هیچ بازار سهامی برای تعاونی‌ها وجود ندارد. در مورد این نظام جایگزین هیچ طرح درسی نه در دانشگاه‌های خصوصی مدیریت هست و نه در دانشگاه‌های دولتی. طنز قضیه اینجاست: مسأله این نیست که دیگر تعاونی‌ای وجود ندارد، قضیه کاملاً برعکس است. به رغم این تصور جامعه که کسب‌وکار حتماً باید یک صاحب داشته باشد، هنوز هم تعاونی‌های کارگری‌ای وجود دارند که دوام آورده‌اند.

محل کار عرصه‌ای است بسیار سلسله‌مراتبی، اما قضیه را طوری جلوه می‌دهند که انگار سلسله‌مراتب

چیز خوبی است. رئیس جمهور دونالد ترامپ خودش را کاسبکاری معرفی کرده که از عهده انجام کارها بر

می‌آید. آیا ساختارهای سلسله‌مراتبی ذاتاً کارآمدتر و چابک‌ترند؟

نه، نظر من این نیست. ساختار سلسله‌مراتبی در اقتصاد معمولاً بهانه کلاسیک کسانی بوده که دیگران را تحت سلطه خود درمی‌آورند تا بگویند کاری که می‌کنند برای اقتصاد و حتی برای رفاه کسانی که زیر سلطه دارند ضروری است. آن زمان که اینجا در ایالات متحده یا هر جای دیگر دنیا برده‌داری رواج داشت، هیچ چیز رایج‌تر از این نبود که ارباب به برده‌هایش توضیح

بدهد دو نوع آدم در این دنیا وجود دارد: اربابها و بردهها... ما دیگر به این ترهات باور نداریم، ولی به مدت صدها سال میلیون‌ها نفر چنین باوری داشتند.

به همین دلیل اصلاً برایم عجیب نیست وقتی می‌شنوم کارفرمایی می‌گوید دلیل این که آن بالا نشسته این است که سوادش بیشتر است، یا مهارت‌های مدیریتی و کارآفرینی بهتری دارد، یا اصلاً کارگران باید خیلی هم دلشان بخواهد که از او فرمان ببرند چون فرمانبری شاهراهی است به سوی بازدهی بیشتر. من به هیچ‌کدام از اینها باور ندارم، ولی البته نباید خیلی انتزاعی بحث کنیم. بگذارید برایتان مثالی ملموس بزنم...

بزرگ‌ترین تعاونی در جهان شرکت تعاونی موندراگون در اسپانیا است. در این ۶۰ تا ۷۰ سالی که از شکل‌گیری آن می‌گذرد، از رقابت با تعداد بی‌شماری از کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه در همان صنعت مؤفق و سربلند بیرون آمده. دو شرکت آمریکایی آنقدر تحت تاثیر شرکت تعاونی موندراگون قرار گرفتند که به موندراگون پول دادند تا اجازه دهد دانشمندانشان در کنار دانشمندان موندراگون کار کنند، چون تکنولوژی آنها پیشرفته‌تر است. از این دو شرکت آمریکایی یکی‌شان شرکت جنرال موتورز است و آن یکی مایکروسافت.^۱ آنها اطمینان داشتند این تجربه‌ای است که امتحانش را پس داده و تعاونی‌های کارگری هم توانایی رقابت با شرکت‌های سرمایه‌داری رقیب را دارند و هم به واقع آنها را در رقابت شکست داده‌اند. ذره‌ای تردید ندارم که اگر در میدان بازی حداقلی از برابری حاکم باشد، تعاونی‌های کارگری می‌توانند موفق شوند.

شرکت‌های آمریکایی از اصطلاح «مالکیت روانشناختی» استفاده می‌کنند؛ حرف‌شان این است که اگر مردم نسبت به کارشان حس عاملیت داشته باشند سخت‌تر کار خواهند کرد و خرسندتر خواهند بود. آیا فکر می‌کنید چنین حسی از تأثیرداشتن و دموکراسی در محیط کار اثرش با کنترل واقعی بر فرایند تصمیم‌گیری یکسان است؟

نه. کارگران دیگر فهمیده‌اند جادو و جنبل‌هایی که در برنامه‌های MBA یاد می‌دهند - اعم از جلسه با ناظران کار یا تدارک صندوق‌های پیشنهادات و انتقادات - هیچ‌کدام نمی‌تواند جایگزینی باشد برای آنچه شرکت‌ها مخصوصاً در آمریکا واقعاً از انجام آن می‌ترسند، اینکه کارگران درگیر مشارکت واقعی شوند.

در آلمان، که اقتصادش تا حد زیادی سرمایه‌داری است، قانونی وجود دارد که بنا به آن تمام مؤسسات دارای ۲ هزار کارگر یا بیشتر باید کمتر از نیمی از کرسی‌های هیأت مدیره را به کارگران واگذار کنند. این به معنی واگذاری امور به کارگران نیست، یعنی آن چیزی که واقعاً کارگران می‌خواهند. اما قطعاً آنها را بیشتر در جریان امور قرار می‌دهد، راه‌های بیشتری برای آمادگی

^۱ کارخانه‌های موندراگون محصولات جنرال موتورز را تولید می‌کنند، در سال ۱۹۹۱ این شرکت تعاونی عنوان بهترین تامین‌کننده اروپایی جنرال موتورز را از آن خود کرد، در سال ۲۰۰۸ مایکروسافت و موندراگون مراکز توسعه خود را در اسپانیا ایجاد کردند.

پیش روی آنها قرار می‌دهد و به این ترتیب، بر کار این شرکت‌ها اثر می‌گذارد. طنز ماجرا این است که صنعت آلمان، خصوصاً در دهه گذشته، بسیار موفق‌تر از صنعت آمریکا عمل کرده. ما اینجا در آمریکا در این موضوعات خیلی عقب‌مانده‌ایم. اینقدر از کشورهای دیگر بی‌خبریم که نمی‌توانیم لاقلاً راه‌های آنها را امتحان کنیم یا ببینیم چه فوایدی می‌تواند برای ما داشته باشد.

به نظر تان جایگاه تعاونی‌ها در طیف مواضع سیاسی کجاست؟ تحقیقات نشان می‌دهد تعاونی‌ها ریشه در

آنارشیسم دارند. الان جایگاه‌شان کجاست؟

تعاونی‌ها انواع زیادی دارند. تعاونی‌هایی هستند که خودشان را چیزی بیشتر از صحنه‌ای برای «ابتکارهای کارآفرینانه» نمی‌بینند. آنها نمی‌خواهند به عنوان جریانی ضد سرمایه‌داری شناخته شوند. صرفاً گمان می‌کنند که اگر محل کار دموکراتیک باشد خوب است و به همین دلیل دنبال این داستا‌نند. سر دیگر طیف برخی تعاونی‌های کارگری وجود دارند که خودشان را دقیقاً بدیلی برای سرمایه‌داری می‌دانند. آنها ماهیت سلسله‌مراتبی، از بالا به پایین و غیردموکراتیک اکثر کسب‌وکارهای سرمایه‌دارانه را نقد می‌کنند و ایجاد تعاونی‌های کارگری را به عنوان تحولی سوسیالیستی در جامعه پیشنهاد می‌کنند.

حتی برخی مدعی‌اند تلاش‌های اولیه برای ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی، در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی، یا چین، اشتباه‌شان این بود که نحوه زندگی در کارخانه یا اداره را تغییر ندادند، این تغییر که محل کار دیگر نه سلسله‌مراتبی از بالا به پایین بلکه نهادی دموکراتیک با رویه‌های تصمیم‌گیری از پایین به بالا باشد. ادعا این است که اگر چنین کاری کرده بودند، اتحاد جماهیر شوروی فرو نمی‌پاشید و وضع این جوامع بهتر بود.

فکر می‌کنید جامعه‌ای رها از سلسله‌مراتب ممکن است؟

راهی طولانی در پیش داریم تا بتوانیم انواع سلسله‌مراتبی را که در جوامع ما بدل به سنت شده خنثی کنیم، از جمله در جامعه من یعنی ایالات متحده. اما حمله به ساختار عمودی و تلاش برای تحقق یک ساختار برابری خواهانه‌تر از خیلی وقت پیش شروع شده. حتی خود انقلاب آمریکا با اعلامیه استقلال آغاز شد، «حقیقت برابری در مقابل قانون در این است که همه انسان‌ها برابر خلق شده‌اند». این واقعاً حرف شگفت‌آوری است که آن موقع زده شده، چه رسد به الان. می‌گویم ما نابرابر نیستیم. این‌طور نیست که یک عده از ما ارباب به دنیا آمده باشیم و یک عده هم برده. این مبارزه‌ای است طولانی از همان دوران تا به امروز، مبارزه‌ای کند و خیلی جاها هم با عقب‌گرد. به عقیده من جنبش «جان سیاهان مهم است» و «من نیز» تلاش‌هایی‌اند جهت رفع بی‌عدالتی و حرکت به سوی برابری یا به قول تو به سوی سلسله‌مراتبی کمتر عمودی. تاکید می‌کنم این قصه سر دراز دارد.

مسئولان منتخب دولتی چه درسی می‌توانند از تعاونی‌ها درباره اداره سالم دموکراسی بگیرند؟

اولین چیزی که می‌شود آموخت این است که چگونه می‌توان در نهادی واقعا دموکراتیک کار کرد. ما در ایالات متحده گرفتار وضعیتی خاص هستیم که در آن، و من اینجا با ارفاق می‌گویم، سیاستمدارانی داریم که سعی می‌کنند فرایندی دموکراتیک داشته باشیم - از قبیل رأی دادن، نوشتن قانون، اجرای آن قوانین، و غیره و ذلک، ولی متوجه می‌شوند انجام این کار واقعا دشوار است. چرا؟ چون این نظام اقتصادی نابرابر که داریم فضا را فاسد کرده. ثروتمندان از پولشان استفاده می‌کنند تا دموکراسی سیاسی‌مان را مطابق میل خود شکل بدهند، کنترل کنند و در آن دست ببرند و تبدیلیش کنند به شیری بی‌پال و دم.

با این حال، اقتصادی متفاوت را تصور کن که در آن عمده کسب‌وکارها به صورت دموکراتیک توسط کارگران آنها اداره شود. آن وقت دیگر اقتصادی نخواهیم داشت که با تلاش‌هایمان در حیطه دموکراسی سیاسی سر شاخ شود. در شرایط فعلی، اقتصاد ما مدام تیشه به ریشه دموکراسی ما در سیاست می‌زند. در جامعه‌ای با این حد از نابرابری اقتصادی که در ایالات متحده شاهدیم، جامعه‌ای که مثل جوامع هرمی مصر باستان است، نباید تعجب کرد از اینکه ثروتمندان از هرگونه دموکراسی واقعی در سیاست واهمه داشته باشند. اکثر مردم یا جزو طبقه متوسطند یا فقیرند و ممکن است روزی از رأی‌شان استفاده کنند تا نابرابری ناشی از اقتصاد را از میان ببرند. ثروتمندان هم احمق نیستند، تصمیم گرفته‌اند از پولشان در راه حفاظت از ثروت‌شان استفاده کنند.

اگر اقتصاد به وسیله تعاونی‌های کارگری دموکراتیک شود، کمک بسیار بزرگی می‌شود به سیاستمدارانی که صادقانه به دموکراسی باور دارند. آنهایی هم که «راه را گم کرده‌اند» - تأکید می‌کنم با ارفاق می‌گویم و نمی‌گویم به عمد راهشان را کج کرده‌اند - وقتی ببینند شرکت‌های تعاونی منطقه آنها چگونه کار می‌کنند، یادشان می‌آید که دموکراسی چیست. برای خیلی از آنها تجربه‌ای جدید خواهد بود و سیاست جامعه را به سمتی بهتر سوق خواهد داد.

منبع: [ویکی‌تریبون](#)